جندی شاپور از طلوع تا افول

آیت اللهی، محمدباقر

پیشگفتار:

دانشگاه«جندی‏شاپور»یکی از دانشگاههای بزرگ‏ تاریخ ایران است که طی چند قرن میزبان تعداد زیادی‏ از علما و دانشمندان بوده است.وجه مشخص این‏ دانشگاه،تدریس علوم پزشکی در آن بوده که البته‏ مراکز درمانی-چون بیمارستان نیز از مجموعه‏های این‏ دانشگاه بوده است که بر روی هم،یک مرکز علمی، آموزشی و درمانی را به وجود می‏آورد.این دانشگاه را باید محل تولد و رشد طب اسلامی دانست.طب‏ اسلامی که بعدها دانشمندان بزرگی چون ابن سینا، رازی،علی بن عباس اهوازی و علی بن ربن طبری‏ و سایر پزشکان نامدار را در دامن خود پروراند کاملا متأثر از«مکتب طبی جندی‏شاپور»می‏باشد.بنابراین‏ مطالعه در طب اسلامی باید بر پایهء شناخت کافی از دانشگاه پزشکی جندی‏شاپور استوار شود.در این مقاله‏ نگرشی کوتاه بر تاریخ این مرکز علمی از پیدایش آن‏ در زمان ساسانیان تا انتقال آن به مرکز علمی‏ جدید التأسیس بغداد در زمان خلفای بنی عباس‏ خواهیم داشت.

جندی‏شاپور در زمان ساسانیان:

در قرن سوم میلادی،هنگامی که والریانوس از شاپور اول شکست خورد و«انطاکیه»به دست شاپور ویران شد، مردم«انطاکیه»که در بین آنها مهندسین،هنرمندان، پزشکان،پیشه‏وران و کشیشان نیز بودند به عنوان اسیر به شهر«بیت لاپ»در ایران-که تا زمان آریاییها قدمت‏ داشت-انتقال داده شدند،و شهری تازه را که کاملا شبیه«انطاکیه»بود بنا نهادند.

این شهر«جندی‏شاپور»نام گرفت که معرب از rhupaS-koidnA-ihaV یا:«به از انطاکیهء شاپور» بود.این شهر از کهنترین شهرهای مسیحی نشین ایران‏ بود،که پس از این واقعه،فعالیت مسیحیان و بویژه‏ «نسطوریان»بیشتر شد.پس از بنای شهر،مراکز علمی،کلیسا و دیر در این شهر پایه‏گذاری شد،که‏ «سد قیصر»یادگار این دوره است.به گفته‏ای،در زمان‏ شاپور دوم،این شهر،پایتخت نیز بوده است.در بعضی‏ منابع تاریخی فتح«انطاکیه»و انتقال اسرا به‏ «جندی‏شاپور»را به زمان انوشیروان خسرو اول(سدهء پنجم میلادی)نسبت می‏دهند.

چنین به نظر می‏رسد که دانشگاه جندی‏شاپور همزمان با شهر جندی‏شاپور تأسیس نشده باشد؛بلکه‏ در قرن پنجم یا ششم میلادی به معنی واقعی آن بنیان‏ نهاده شده است.البته پیش از این ایام هم زمینه‏های‏ علمی در آن‏جا وجود داشته است و پزشکانی با اسرای‏ رومی به این شهر آمده بودند و هسته‏های فرهنگی‏ شکل گرفته بود،ولی مرکزی به نام دانشگاه نداشته‏ است.(اگر چه از وجود بیمارستان،همراه با مرکز آموزشی به عنوان نخستین بیمارستان از نوع خود در جهان،در زمان اردشیر نام برده‏اند).در واقع تأسیس‏ دانشگاه«جندی‏شاپور»را نمی‏توان به زمان خاصی‏ منسوب کرد،بلکه این مرکز بتدریج نضج گرفته است. ولی عواملی وجود داشته که سیر تکاملی آن را سرعت‏ بخشیده است.از جمله:بسته شدن«مدرسة الرها» (489 م.)و مهاجرت عده‏ای از عالمهای این مرکز به‏ ایران(جندی‏شاپور)و نصیبین.«مدرسة الرها»یا«أدسا» خود متأثر از مکاتب علمی اسکندریه،مصر،حران و انطاکیه بوده است.برخی از دانشمندان مدرسة الرها از جمله بارصوما وارد نصیبین شدند و در آن‏جا مدرسهء نصیبین را دوباره راه‏اندازی کردند.این دانشمندان‏ پس از مدتی وارد ایران شده،مدارس و مکاتبی را تأسیس کرده و افزون بر ترویج علوم به تبلیغ مذهب‏ «نسطوری»پرداخته و در جندی‏شاپور کلیسایی بنا نهادند.از عوامل دیگری که موجب توسعه و گسترش‏ این دانشگاه شد،توجه انوشیروان به علوم و فنون بود

این دوران مصادف بوده است با بسته شدن آکادمی‏ آتن توسط یوستی نیانوس،که علما،فلاسفه و اندیشمندان این مرکز علمی پس از رانده شدن از آتن، مدتی نیز میهمان دستگاه سلطنتی انوشیروان بوده و در ایران به فعالیتهای علمی خود ادامه داده‏اند-البته‏ محل تقریبی جندی‏شاپور

پس از مدتی نیز از ایران رفته‏اند-فلاسفهء مذکور در «تیسفون»،در مجالس بحث و فحص که در حضور خسرو تشکیل می‏شد،شرکت می‏کردند و احتمالا مدتی نیز در دانشگاه جندی‏شاپور به بحث و مطالعه و تدریس می‏پرداختند.این دوران زمان تلاقی فرهنگهای‏ گوناگون هندی،ایرانی،رومی،یونانی و مروی است. همچنین آغاز اعتلای دوبارهء علم و دانش در شرق است‏ که مرکزیت آن ایران(جندی‏شاپور)بود.در خیزش‏ علمی این دوران،علمایی از هند و پزشکان عیسوی‏ سهیم هستند.دانشمندان هندی از زمان اردشیر وارد ایران شدند و در مدارس علمی،تدریس علوم به زبان‏ سانسکریت را به عهده گرفتند.در قرن پنجم میلادی با بسته شدن مدرسة الرها(489 م یا 439 م)،زبان‏ بو علی سینا بر بالین خواهرزادهء قابوس-موزه استانبول

یونانی نفوذ بیشتری به مرکز علمی جندی‏شاپور کرده، طب یونانی نیز از این طریق وارد دانشگاه جندی‏ شاپور شد.اهرون اسکندرانی و سرجیوس رأس‏ العینی از پزشکان حوزهء«اسکندریه»بودند که آثارشان‏ در پیشرفت و غنای طب این دوران بسیار مؤثر افتاد.از مشخصات دانشگاه جندی شاپور،چند زبانی بودن آن‏ است،که افزون بر سانسکریت و یونانی،زبان فارسی و نیز زبان سریانی،توسط مسیحیان نسطوری به کار برده‏ می‏شد.زبان فارسی از جملهء زبانهای معمول در دانشگاه جندی‏شاپور بود،و داروسازی به این زبان‏ تعلیم داده می‏شد.زبان سریانی نیز،در زمان ساسانی‏ رواج بیشتری پیدا کرد.باید گفت که پزشکان‏ انوشیروان و بیشتر علمای دورهء ساسانی را مسیحیان‏ تشکیل می‏دادند.افزون بر مسیحیان،یهودیان و ضابئین(پیروان یحیی زکریا)نیز فعالیت داشتند.از جمله پزشکان و دانشمندان دربار انوشیروان، جبرائیل رئیس الاطبای دربار خسرو(که نازایی همسر خسرو را نیز درمان کرد)بیادق طبیب،سرجیس‏ رأس العینی و برزویهء طبیب می‏باشند که هر یک‏ سمتی ویژه و جداگانه داشتند.

آقای دکتر محمود نجم‏آبادی مؤلف کتاب«تاریخ طب‏ در ایران»،افزون بر تأثیر طب یونانی،هندی،سریانی و غیره،طب اوستایی و طب بازمانده از دوران هخامنشی‏ را در مکتب طبی جندی‏شاپور بی‏تأثیر نمی‏داند.در زمان انوشیروان افزون بر دانشکده طب،مرکزی نیز برای آموزش ریاضیات،فلسفه و نجوم،در جندی‏شاپور تأسیس شده بود.همچنین در این دوران،در دانشگاه جندی‏شاپور،مطالعاتی دربارهء گیاهان دارویی انجام‏ می‏گرفت،که سفر برزویهء طبیب به هند در دوران‏ انوشیروان،در همین زمینه بوده است.نویسندهء کتاب‏ «کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام»از کتاب‏ «عصر المأمون»دکتر فرید احمد نقل می‏کند که مدرسهء جندی‏شاپور در این دوران با مدرسهء«اسکندریهء»آن روز رقابت می‏کرده است.

ویل دورانت می‏نویسد:«تعلیمات عالی در زمینهء ادبیات،طب،علوم و فلسفه در دانشگاه مشهور جندی‏شاپور در خوزستان داده می‏شد.»وی همچنین‏ می‏نویسد:«در دوران فرمانروایی این پادشاه روشنفکر [انوشیروان‏]دانشگاه«جندی‏شاپور»که در قرن‏ چهارم یا پنجم تأسیس شده بود«بزرگترین مرکز فرهنگی آن زمان»شد.دانشجویان و استادان از اکناف‏ جهان به آن روی آوردند.«مسیحیان نسطوری»در آن‏ دانشگاه پذیرفته شده و ترجمه‏های سریانی آثار یونانی‏ در طب و فلسفه را به ارمغان آوردند».دوران سلطنت‏ انوشیروان اوج اعتلای دانشگاه‏ «جندی‏شاپور»است.برخی از رازی در آزمایشگاه-لویی فیگیه

مورخین،زمان سلطنت خسرو را همزمان با ورود تنی‏ چند از دانشمندان اسکندریه می‏دانند که به علت‏ اختلافات مذهبی از اسکندریه فرار کرده بودند.

جندی‏شاپور پس از تسلط اسلام:

تقریبا همهء مورخین تصرف جندی‏شاپور،توسط مسلمین را در سال 19 هجری(636 یا 640 م) بدون جنگ و خونریزی یاد می‏کنند.

آقای دکتر نجم‏آبادی به نقل از کتاب«تاریخ ایران‏ بعد از اسلام»ترجمهء آقای خلیلی تصرف جندی‏شاپور را چنین نقل می‏کند که یک برده اسیر ایرانی با نوشتن‏ امان‏نامه و پرتاب آن توسط تیری به داخل شهر،مردم‏ شهر را امان داده بود ولی همین امان‏نامه مورد قبول‏ مسلمین واقع شد.

مهمترین علل پیشرفت نیروهای اسلام در ایران‏ عبارت بود از 1-وجود اختلافات و تضادهای طبقاتی‏ شدید.2-وجود بی‏ثباتی در رژیم سلطنتی ایران پس از مرگ خسرو پرویز.3-شعار نیروهای مهاجم مبنی بر اجرای عدالت و مساوات اسلامی که در عمل نیز میان‏ مسلمین اجرا می‏شد.

به همین رو،در بسیاری از جاها مردم شهر،یا خود تسلیم می‏شدند و یا مسلمانان با اندک درگیری شهر را فتح می‏کردند.برتولد اشپولر در مورد جندی‏شاپور معتقد است که«اشراف باموالی خویش با علم و اختیار به اسلام گرویدند.»در هنگام غلبهء مسلمین، مسیحیانی در جندی‏شاپور و نقاط اطراف ساکن بودند. برای نمونه از وجود«سطران»در جندی‏شاپور ذکری به‏ میان آمده است.اما این مسیحیان نیز به تصریح اشپولر مانند سایر مسیحیان در دیگر نقاط کمتر مزاحمت‏ دیده‏اند.از این مطلب چنین برمی‏آید که مسیحیان‏ فوق،بر فعالیت اجتماعی،مذهبی و علمی خویش از جمله در دانشگاه جندی‏شاپور ادامه داده‏اند.این‏ مراکز علمی در زمان حاکمیت مسلمانان همچنان به‏ عنوان یک مجموعهء علمی و فرهنگی پابرجا بود.اشپولر می‏نویسد:«با وجود اینکه ایران دین اسلام را پذیرفت، باز موفق شد که بخشی از فرهنگ باستانی خود را با این لباس جدید،در محیطی بسیار گسترده‏تر از محیط فارسی زبانان گسترش دهد و همچنین به اسلام، خصلتها و صبغه‏های ایرانی ببخشد و سرانجام صورت‏ ویژه‏ای در دین به وجود بیاورد».دانشگاه جندی‏شاپور، در زمان استیلای اسلام که توسط نسطوریان، یهودیان،صابئین(پیروان یحیی زکریا)اداره می‏شد و روح مسیحی بر آن حاکم بود و از عنصر زرتشتی کمتر اثری پیدا بود،وارث علومی از مدارس و مکاتبی بود که‏ از هند،یونان،روم و دیگر جاها به این مکان منتقل و توسط دانشمندان و علمای چیره‏دست پخته شده بود. مزرعه‏ای وسیع و پرثمر به وجود آمده بود که‏ دانشجویان و دانش‏پژوهان بی‏شماری از اطراف و اکناف خوشه‏چین آن بودند.همین درخت کهنسال در این دوران به صورت هسته‏ای بارور درآمد که تخم علوم‏ و بویژه طب را در دورترین نقاط مملکت اسلامی پراکند و به تصریح مورخین،پزشکی،از دروازهء دانشگاه‏ جندی‏شاپور به درون مجامع علمی جهان اسلام، سرایت کرد.

از جمله نکات قابل توجه در تاریخ جندی شاپور مسألهء کتابسوزی آن است،که آن را به سعد بن ابی وقاص‏ نسبت می‏دهند که به فرمان عمر،این کار را انجام داده‏ بود.واقعیت این است که منابع تاریخی از وجود کتابخانه‏ای در جندی‏شاپور اسم نمی‏برند،بلکه از کتابخانه‏هایی در«بلخ»،«بخارا»،«نیشابور»،«همدان» .و...نام می‏برند.استاد شهید مرتضی مطهری معتقد است که نامی از کتابخانه در هیچ جای حوزهء زرتشتی‏ آن زمان ایران در مدارک معتبر تاریخی نیامده است. البته باید متذکر شد که اگر کتابخانه‏ای هم وجود داشته است،با توجه به اینکه شهر با امان‏نامه تسلیم‏ شده بود،به احتمال قریب به یقین کتابخانه نیز سلامت‏ می‏ماند.همچنین اگر چنین واقعه‏ای(کتابسوزی)رخ‏ می‏داد،مطمئنا در ادامهء فعالیت این دانشگاه بعد از غلبهء مسلمین خللی وارد می‏شد.در صورتی‏ که چنان که می‏دانیم این مرکز به حیات علمی خویش تا سالهای متمادی بدون وقفه‏ ادامه داده است.حتی مراکز علمی و بیمارستانی دیگر که در نقاط دیگر کشور اسلامی تأسیس می‏شد،متأثر از این مرکز بود.ویل دورانت می‏نویسد:«نام سی و چهار بیمارستان را که در این دوران در قلمرو اسلام برپا بوده‏ است می‏دانیم که ظاهرا همگی به شیوهء انجمن علمی‏ و بیمارستان ایرانی جندی‏شاپور پدید آمده بود». خلاصهء کلام،مطلبی که در برخی از کتب تاریخی‏ مبنی بر از بین رفتن کتابخانه در جندی‏شاپور و همچنین قطع رابطه بین دو جریان علمی و فرهنگی‏ پیش و پس از این واقعه،بر اثر این یورش می‏نویسند، صحیح به نظر نمی‏رسد.زیرا حملهء مسلمین مانند برخی حملات مشابه در تاریخ،آنچنان ویرانگرانه نبود. به گفتهء شادروان آیت الله مطهری؛حمله‏ای وحشیانه‏ مانند حملهء مغول،نتوانست آثار علمی را به زبان فارسی‏ و عربی به کلی از بین ببرد،در صورتی که حملهء مغول‏ از نظر قدرت تخریب و ویرانگری بسیار شدیدتر از حملهء مسلمین بود.

جندی‏شاپور در زمان امویان:

دانشگاه جندی‏شاپور حتی در زمان امویان نیز که‏ اندک توجهی هم به علم نمی‏کردند همراه دیگر مراکز علمی در سراسر مملکت اسلامی،از جمله اسکندریه، بیروت،انطاکیه،حران و نصیبین باقی ماند.اما این‏ مراکز علمی هیچ تأثیری در پایتخت(دمشق)نداشتند. در صورتی که تا پیش از بنی‏امیه،فرهنگ و علوم یونانی‏ و رومی نفوذ قابل توجهی در دمشق داشت،تنها از عده‏ای پزشک ویژهء خلفای بنی امیه در تاریخ نام برده‏ می‏شود که بیشترشان مسیحی بودند.این پزشکان‏ احتمالا از حوزهء روم و یونان بوده‏اند ولی شغلشان فقط طبابت بوده است،نه تعلیم و یا تحقیق.در زمان‏ حکومت امویان بر مملکت اسلامی تبعیض نژادی و عقیدهء برتری عرب بر عجم کاملا بر افکار و اعمال رؤسای‏ حکومت حاکم بود.(نامهء معاویه به زیاد بن ابیه،والی‏ عراق در این مورد قابل توجه است).

بدین لحاظ نفوذ اندیشه‏ها و فرهنگ غیر عرب، از جمله فرهنگ و زبان فارسی بر دربار حکومت و همچنین افکار عمومی جامعه بسیار مشکل و در بسیاری موارد غیر ممکن بود.

نمونه‏هایی از این احساس برتر بینی و تبعیض نژادی‏ در تاریخ ثبت است،از جمله:مجازات ایرانیان به علت‏ ظاهر شدنشان با لباسهای ایرانی در انظار عمومی. دستگاه فاسد بنی امیه،کمترین ارزشی برای علم و حکمت و پیشرفت علوم و فنون قائل نبود.تنها مورد استثناء که اندک توجهی به مجامع علمی شد زمان‏ خلافت عمر بن عبد العزیز است.دانشگاه جندی‏شاپور در زمان بنی امیه نتوانست به مراکز و مناطق دیگر نفوذ کند،اما توانست مقدمهء یک خیزش بزرگ را فراهم کند که عبارت بود از یک«دورهء پرتلاش ترجمه».

دورهء خلافت بنی عباس:

سرانجام حکومت امویان با همدستی و کمک‏ ایرانیانی که از ظلم دستگاه خلافت به ستوه آمده‏ بودند،توسط عباسیان سقوط کرد و بنی عباس زمام‏ امور را در دست گرفت.بدین رو ایرانیان در دستگاه‏ خلافت عباسی وارد شدند و خانواده‏هایی چون‏ برمکیان در مصادر امر،قرار گرفتند.پس از این جریان‏ نفوذ فرهنگ ایرانی در دربار عباسی کاملا دیده‏ می‏شود.تمام موانع که در زمان بنی امیه بر سر راه‏ ایرانیان قرار داشت،در زمان بنی عباس کاملا از بین‏ رفته و حتی ایرانیان به دربار حکومت بیشتر از خود اعراب نفوذ پیدا کردند،تا جایی که خود بنی عباس با عنصر عربی مبارزه و فرهنگ و زبان پارسی را تقویت‏ کردند.

در این دوران حتی زرتشتیان با علمای اسلامی به‏ بحث می‏پرداختند،در صورتی که در زمان امویان، مسلمان عرب بر مسلمان غیر عرب برتری بسیار داشت. به قول استاد شهید مطهری:«حکومت بنی امیه‏ حکومتی عربی بود،نه اسلامی».

این دوران،دوران درخشان ترجمهء کتاب از زبان‏ یونانی است که توسط پزشکان و استادان چیره‏دست آل‏ بختیشوع انجام می‏گرفت.این دانشمندان به زبانهای‏ یونانی،سریانی،عربی و فارسی،مسلط بودند،و ابتدا ترجمه،از یونانی به سریانی بود ولی پس از آن مستقیما به عربی ترجمه می‏شد.

تعطیل شدن دانشگاه جندی شاپور و انتقال آن‏ به بغداد.

نخستین ارتباط بین دانشگاه جندی‏شاپور و دستگاه‏ خلافت بغداد-که مقدمه‏ای بود برای انتقال فعالیتهای‏ علمی از جندی‏شاپور به بغداد-عبارت بود از:احضار جرجیس بن بختیشوع به بغداد برای معالجهء بیماری‏ منصور خلیفهء عباسی که پزشکان ویژه،از مداوای او عاجز مانده بودند.این واقعه،نقطهء عطفی در تاریخ‏ دانشگاه جندی‏شاپور است.زیرا از این زمان به بعد، ستارهء زندگی این مرکز علمی رو به افول نهاد.پس از این تاریخ دانشمندان و پزشکان بی‏شماری از دانشگاه‏ جندی‏شاپور به بغداد عزیمت کردند که در این امر چند علت دخیل داشت:

1-احضار عده‏ای از پزشکان توسط خلفای بغداد، به دلایلی از جمله وقوف خلفا،به برتری علمی پزشکان‏ جندی‏شاپور نسبت به پزشکان عرب و اعتماد بیشتر به‏ این پزشکان که این امر شاید به دلایل امنیتی بوده؛زیرا حکومت بنی عباس حکومتی ضد عربی بود و یا دست کم‏ به ایرانیان نسبت به اعراب بیشتر بها می‏داد 2-عزیمت‏ پزشکان به دربار برای کسب مقام و همچنین ثروت؛زیرا تاریخ،اعداد و ارقام بسیار درشتی را ثبت کرده است که‏ این پزشکان به عنوان حق معاینه و معالجه از دستگاه‏ خلافت دریافت می‏کردند 3-انتقال پایتخت حکومت‏ از دمشق به کوفه در زمان عباسیان و نزدیک شدن‏ ارتباط بین پایتخت و جندی‏شاپور.

زیرا چنان که یادآور شدیم پزشکان دستگاه خلافت‏ اموی،بیشتر،از مسیحیان حوزهء روم بودند در حالی که‏ در دستگاه خلافت عباسی پزشکان جندی‏شاپور حضور داشتند 4-همچنین در اواخر یعنی پس از تأسیس‏ بیمارستان و حوزهء درسی در بغداد که کاملا متأثر از جندی‏شاپور بود،عده‏ای از دانشمندان و پزشکان، زمینه‏های فعالیت را در بغداد،بسیار گسترده‏تر و آماده‏تر از جندی‏شاپور یافتند.زیرا حوزهء علمی بغداد نه تنها از جندی‏شاپور،بلکه شهرهای دیگری چون‏ «سلوکیه»و«تیسفون»که از شاهنشاهی ساسانی باقی‏ وسایل جراحی ابوالقاسم زهراوی

مانده بود،تغذیه می‏شد،و از این مراکز نیز دانشمندان‏ رهسپار بغداد شده و حوزهء درسی بزرگی را تشکیل‏ دادند که سایر مراکز از جمله جندی‏شاپور را شدیدا تحت تأثیر قرار می‏داد.در برخی منابع تاریخی،از انتقال تجهیزات و کتابهای جندی‏شاپور به بغداد سخن‏ به میان آمده است.این گونه تغییر مراکز قدرت‏ سیاسی،اقتصادی و فرهنگی همراه دیگر عوامل‏ دست‏اندرکار،زمینهء انتقال این دانشگاه عظیم را به‏ بغداد فراهم کرد.

«بیمارستان برامکه»در بغداد،که کاملا متأثر از بیمارستان جندی‏شاپور،ساخته شده بود،توسط ابن‏ دهن هندی اداره می‏شد.و یا«بیمارستان رشید»که‏ با همت و ریاست جبرائیل بن بختیشوع(احتمالا در محلهء کرخ)ساخته شده و توسط دهشتک،میخائیل‏ برادرش و یا یوحنا پسر ماسویه اداره می‏شده است.در کنار حوزهء درسی بغداد«بیت الحکمه»تأسیس شد که مرکز نگهداری،استنساخ کتب،و دارالترجمه بود که در آن‏ کتابهایی از زبان سریانی،یونانی،پهلوی و سانسکریت‏ به عربی ترجمه می‏شد و ریاست آن با حنین بن‏ اسحاق،طبیب نسطوری بود.

بیمارستان«جندی‏شاپور»تا پیش از تأسیس‏ «بیمارستان رشید»بغداد همچنان پر رونق بود،اما پس‏ از این زمان با مهاجرت استادان و پزشکان آل‏ بختیشوع و ابن ماسویه‏ها و...این آفتاب درخشان‏ رو به غروب نهاد و پس از چند سال علمایی فقط در زمینه‏های نجوم و ریاضیات به صورت نه چندان قوی در آن به فعالیت پرداختند.پس از قرن چهارم و پنجم‏ هجری،نامی از جندی‏شاپور به نام مرکز زندهء علمی- بویژه پزشکی-در کتابهای تاریخی دیده نمی‏شود.

چند تن از استادان و پزشکان معروف دانشگاه‏ جندی‏شاپور:

1-بختیشوع بزرگ،سرسلسلهء خاندان بختیشوع‏ این خاندان مسیحی،شش نسل(یعنی 250 سال)در جندی‏شاپور به تدریس و درمان مشغول بودند.

2-جرجیس بن بختیشوع ریاست بیمارستان‏ جندی‏شاپور؛احضار شده توسط منصور.

3-جبرائیل بن بختیشوع پزشک هارون و مأمون‏ از ثروتمندترین پزشکانی بود که بواسطهء نزدیکی به‏ دربار،ثروت فراوانی گرد آورده بود.درمان«کنیز خلیفه»،که به«هیستریک»مبتلا بود با یک ابتکار جالب،توسط این پزشک،در تاریخ مشهور است.وی‏ نخستین پزشکی است که کتابهای پزشکی را از زبان‏ یونانی،به عربی برگردان و ترجمه کرد.

4-ماسویه از دانشمندان بزرگ جندی‏شاپور و استاد بزرگ دارو سازی و چشم پزشکی در این مرکز بود.

5-یوحنا پسر ماسویه،علم تشریح را در پیکر مسیحیون مطالعه کرد.حوزهء درس او در بغداد بود و شاگردان زیادی را تربیت کرد از جمله ثابت بن قره‏ حرانی،قسطا ابن لوقا و حنین بن اسحاق.

6-عیسی بن صهاربخت،معاصر منصور از شاگردان جورجیس.

7-سابور بن سهل،طبیب نصرانی جندی‏شاپور و داروساز ماهر مؤلف«قرآباذین»

8-حنین بن اسحاق،چشم پزشک پرآوازه.

9-بختیشوع بن جبرائیل بن بختیشوع،طبیب‏ سریانی زمان متوکل.

10-علی بن عیسی،چشم پزشک،که کتاب درسی‏ او تا قرن هیجدهم در اروپا تدریس می‏شد.

11-بختیشوع بن جرجیس طبیب مهدی،هادی‏ و هارون عباسی.

12-عیسی بن شهلاقا،از شاگردان جورجیس‏ اول،پزشک منصور.

13 و 14-دهشتک و میخائیل برادران ماسویه.

15-ابراهیم سرافیون از استادان بزرگ‏ جندی‏شاپور که در بغداد طبیب ویژهء منصور بود.

در پایان باید از استاد محترم جناب آقای دکتر حسن فرسام که با راهنماییهای دانشمندانهء خود،مرا در تهیهء این مقاله یاری دادند سپاسگذاری کنم.

منابع و مآخذ:

1.اشپولر،برتولد،«تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی»،جلد اول،ترجمهء جواد فلاطوری،تهران:انتشارات«علمی و فرهنگی»، چاپ سوم،1369 صص 3.4،17،383.

2-اشپولر،برتولد/«تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی»،جلد دوم،ترجمهء مریم میراحمدی،انتشارات علمی فرهنگی،صص 43 و 42.

3-اصفهانی،حمزه بن حسن،«تاریخ پیامبران و شاهان»،ترجمهء دکتر جعفر شعار،تهران:امیرکبیر،چاپ دوم 1367،ص 47.

4-بیات،عزیز ا...،«کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام»، تهران:دانشگاه شهید بهشتی،1369،صص 242،173.

5-پیگو لوسکایا،ن،«شهرهای ایران در روزگار پارتیان‏ و ساسانیان»-ترجمه عنایت ا...رضا،علمی و فرهنگی،چاپ اول، 1367،صفحهء 236.

6-دانشگاه کمبریج،«تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت‏ ساسانی»،جلد سوم قسمت اول،ترجمهء انوشه،تهران:امیر کبیر، چاپ اول،1368،صص 957،688،675 تا 678.

7-دورانت،ویل،«تاریخ تمدن-عصر ایمان»،بخش اول از جلد چهارم،مترجمین:ابوطالب صارمی ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم‏ طاهری،تهران:انتشارات آموزش انقلاب اسلامی،چاپ سوم، 1370،صص 170،171،308،315،316،386.

8-فرشاد،مهدی،«تاریخ علم در ایران»دو جلدی،تهران: امیر کبیر چاپ اول 1365،صص:79،75،105،675 تا 678، 806 تا 808،848،869.

9-گردیزی،ابو سعید عبد الحی،«زین الاخبار»یا«تاریخ گردیزی»، دنیای کتاب،چاپ اول،1363،صفحه 611.

10-گیرشمن،«ایران از آغاز تا اسلام»،ترجمهء محمد معین، تهران:علمی و فرهنگی،چاپ هفتم،1368،ص 386.

11-مطهری،مرتضی،«خدمات متقابل اسلام و ایران»،تهران: صدرا،چاپ پانزدهم،1368،صص:115،138،310،317، 321،277،614،624.

12-نجم‏آبادی،محمود،«تاریخ طب در ایران پس از اسلام»، تهران.دانشگاه تهران،چاپ دوم،1366،صص:5،7،31،40،و 48 تا 54 و 73،75،87،88،90 تا 97 و 114،121،147،170 و 203 و 400.

12-ن.فرای،ریچارد،«میراث باستانی ایران»،ترجمهء مسعود رجب‏نیا،«علمی و فرهنگی»چاپ اول 1367،ص 343.